

ولایت می‌شود.

سپس گفتار را از تابعین به متبوعین برگردانید و فرمود:

«أَمْ لَهُمْ» یعنی آیا برای متبوعین «نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» بهره‌ای از ملك است تا اینکه بدان وسیله مستحق پیروی باشند، و اگر فرض شود که نصیبی و بهره‌ای از ملك را دارند «فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ» آنها از شدت بخل به مردم چیزی نمی‌دهند یعنی به مردم که انسانیت را تحقق بخشیده‌اند که اولیای الهی باشند- که اصل آنان علی عليه السلام است، حقی نمی‌پردازند تا چه رسد به اشباه مردم و نسناس‌ها.

«نَقِيرًا» نفیر نقطه‌ای است که در وسط هسته‌ی خرماست و آن را در کوچکی و حقارت مثال می‌زنند، و معنی آیه این است که آنان بهره‌ای از ملك و سلطنت ندارند تا مردم در آن طمع کنند و پیرو آنها باشند، و حال آنها چنین است که حتی اگر بهره‌ای از ملك را نیز دارا بودند به مردم آن چیز پست و حقیرا هم نمی‌دادند تا چه برسد به آنها که نسناس هستند. پس نه ملك و سلطنت آنان سزاوار پیروی از آنهاست و نه حال آنها. سپس کلام را به اتباع و متبوعین جمیعاً برگردانید و فرمود:

آیات ۵۴-۶۰

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ
 آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴)
 فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ
جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶) وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ
فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلَالٌ (۵۷) إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ
أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا
بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸)
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ
مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) أَلَمْ
تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا
بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰)

ترجمه

یا مگر به خاطر آنچه خداوند از لطف خویش [به بعضی از] مردمان بخشیده به آنان رشک می‌برند؟ ما به خاندان ابراهیم کتاب آسمانی و نبوت داده‌ایم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیده‌ایم. پس برخی از آنان به آن ایمان آوردند، و دسته‌ای از ایشان از آن اعراض کردند و [اینان را] آتش افروخته‌ی جهنم بس است. کسانی که آیات ما را انکار کرده‌اند، به آتشی در خواهیمشان آورد که هر گاه پوستهایشان پخته [و فرسوده] شود برایشان به جای آنها پوستهای دیگر آوریم، تا عذاب را بچشند؛ خداوند پیروزمند فرزانه است. و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به

بوستانهایی در خواهیمشان آورد که جویباران از فرو دست آن جاری است و همواره - جاودانه - درآند؛ در آنجا جفت‌هایی پاکیزه دارند و آنان را به سایه ساری سایه گستر در خواهیم آورد. خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها باز گردانید، و به اینکه چون مردم داوری می‌کنید دادگرانه داوری کنید، خداوند به امری نیک پندتان می‌دهد، که خداوند شنوای بیناست. ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید، و اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید، هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر عرضه بدارید که این بهتر و نیک انجام‌تر است. آیا داستان کسانی را که گمان می‌برند خود به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند، ندانسته‌ای که می‌خواهند به طاغوت داوری برند، حال آنکه به آنان دستور داده شده است که به آن کفر بورزند و شیطان می‌خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی بکشانند.

تفسیر

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ» یعنی این پیروان به علّت حسادت، از غیر ناس (غیر مردم) یعنی رؤسای گمراهی و ضلالت پیروی کرده‌اند، و متبوع حقیقی را که اولیای خداوند و اصل آنها علیّ علیه السلام است، ترک کردند و متبوعیت را برای نفس خودشان ادّعا کرده‌اند، همه‌ی اینها می‌خواهند، فضل خدا از مردم زائل شود. مقصود از این مطلب، بیان کردن حسد آنان است. و منظور از «ناس» بعد از محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و جانشینان او هستند.

«عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» آنچه خدا از فضل خود که همان امامت و خلافت باشد به آنها داد

«فَقَدْ أَتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ» به کوری چشمان دشمنان آنها، به آل ابراهیم که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان او هستند، کتاب و حکمت بخشیدیم.

و آنها را به ابراهیم اضافه کرد تا اشاره به فضیلت دیگری برای آنها باشد و غیظ و کینه‌ی دشمنان آنها زیاد شود.

«الْكِتَابَ» یعنی نبوت، زیرا که مرتبه‌ی نبوت از آن جهت که قابلیت نقش‌پذیری احکام الهی از مرتبه‌ی ولایت را دارد، از آن تعبیر به کتاب می‌شود، چنانکه رسالت نیز همین طور است، و به زودی خواهیم گفت که مقصود از ملك عظیم همان کتاب است، و در اوّل این تفسیر تعمیم اطلاق لغت «کتاب» گذشت. پس در هر جائی بر حسب اقتضای مقام، يك معنا از آن اراده می‌شود.

تحقیق معنای حکمت

«وَالْحِكْمَةَ» حکمت عبارت است از قدرت و نیرویی که به سبب آن، انسان بر ادراك دقایق امور و خفایای مصنوع قدرت پیدا می‌کند. و همچنین می‌تواند مصنوعات را بیافریند که مشتمل بر دقایق صنع باشد.

پس حکمت به اعتبار متعلّقش مرکّب از دو جزؤ است، يك جزؤ علمی که حکمت نظری نامیده می‌شود و يك جزؤ عملی که حکمت عملی نامیده می‌شود، و در زبان فارسی از آن دو، به «خرده‌بینی و خرده‌کاری» تعبیر می‌شود.

گاهی از حکمت به اتقان (دقّت و درست‌ی) در عمل تعبیر می‌شود. تا اشاره به یکی از دو جزؤ حکمت باشد، و گاهی به کمال و اتقان در علم تعبیر می‌شود و آن اشاره به جزؤ دیگر است، و گاهی به اتقان در علم و عمل تفسیر می‌شود که اشاره به هر دو جزؤ باشد و حکمت که در مقابل جربزه (بی‌باکی) ذکر می‌شود عبارت از آن است که در تدبیر معیشت از جهت علم و عمل قوام و اساس باشد و جربزه افراط آن است.

و این حکمت از نتایج مرتبه‌ی ولایت است، زیرا که ولیّ با تجرّدش

می‌تواند دقایق اشیاء را بشناسد، و اگر بخواهد بشناسد چیزی از او پوشیده نمی‌ماند، و همچنین می‌تواند دقایق مصنوعات را خودش بسازد و خلق کند، زیرا چیزی از او ممتنع نیست و از ایجاد آن خودداری نمی‌کند.

و حکیم مطلق نخست خدای تعالی است، سپس انبیاء و رسولان از جهت ولایتشان، سپس خلفا و جانشینان آنها و سپس آنها که به آن بزرگواران شباهت دارند. و اولین مرتبه‌ی حکمت این است که دقایق صنع خدا را در خودت و بدنت درک کنی، و بفهمی که تو در برزخ بین عالم سفلی و علیا آفریده شده‌ای و اینکه نفس جهت تصرف در ملکوت در حالت قابلیت محض آفریده شده است. زیرا که نفس ابائی از تصرف بر آن دو (ملکوت علیا و سفلی) ندارد، و اینکه تصرف در ملکوت سفلی نفس را به سوی سجن و سجین، و تصرف علیا، آن را به تصرف ملأ‌اعلی می‌کشاند. همه‌ی اینها بر سبیل معرفت و شناخت است نه بر طریق علم و دانستن و گمان که طریق حکمای اخلاق است، زیرا اینان به علم کلی قناعت می‌کنند، در حالی که از نفوس جزئی خود غافل هستند، پس از علمشان بهره‌ای نمی‌برند. اما اهل معرفت، بر دقایق عمل قدرت می‌یابند تا راههای تصرف ملکوت سفلی را ببندند. و راههای تصرف ملکوت علیا را باز کنند، مانند قدرت علی علیه السلام در جنگ، بر ترك حمله به دشمن، در حینی که به دشمن ظفر یافت و شمشیر را بر روی دشمن بلند کرد، و دشمن بر روی علی علیه السلام آب دهن انداخت، که علی علیه السلام شمشیر زدن را رها کرد، زیرا که نفس او برای شمشیر زدن به هیجان آمده بود.

پس انسان وقتی آنچه را که ذکر شد شناخت و قدرت پیدا کرد و عمل نمود، حتماً به عبودیت ارتقا پیدا می‌کند، و آن مقام فنا و مقام ولایت است.

سپس وقتی که خداوند دانست که در او استعداد اصلاح غیر وجود دارد او را به بشریتش برمی گرداند و به او خلعت نبوت و رسالت یا خلافت می دهد، و او را به دقایق صنع در ملك و ملکوت آگاه می سازد، و او را بر دقایق تصرف در اشیا قادر می سازد و جمیع موجودات را در خدمت او قرار می دهد و آن آخرین مرتبه‌ی حکمت است.

مقصود از حکمت در اینجا، ولایت است چون ولایت از نتایج حکمت است و این بیان حکمت و تحقیق آن است، و تفسیرات مختلف که در سخنان آنها آمده است به همین معنی برمی گردد. مانند اینکه گفته شود: حکمت شناختن حقایق اشیا است آن چنان که هست، یا حکمت عبارت از علم به نیکی ها و عمل صالح است، یا انجام دادن فعلی است که سرانجام پسندیده‌ای دارد، یا اقتدا کردن به خالق است به قدر طاقت بشر، یا تشبّه به اله است در علم و عمل به قدر طاقت بشری.

«وَأَتَيْنَهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» ملك، اسم مصدر است به معنی چیزی که ملك انسان می شود، و بر هر مملوکی اطلاق می شود، مخصوصاً بر عالم طبع. چون هیچ جهتی جز مملوکیّت در آن نیست بر خلاف ملکوت که آن مبالغه در مالکیّت است.

زیرا که ملکوت اگر چه از وجهی مملوک است ولی يك نوع مالکیت ملك برای آن ثابت است، مانند مالکیّت جبروت نسبت به پائین تر از خودش و مالکیت لاهوت نسبت به ماسوای خودش.

مقصود از ملك عظیم، در اینجا که مقابل کتاب و حکمت است عبارت از رسالت و جانشینی رسالت است که آن رسالت از جهت اینکه جامع بین وحدت

و کثرت کامل است، ملکی است که بزرگتر از آن وجود ندارد. در خبر، به طاعت واجب که لازمه‌ی رسالت است، و به طاعت تکوینی جمیع موجودات که لازمه‌ی ولایت است، و نیز به ملك دلها تفسیر شده است. تکرار «آئینا» برای اشاره به این است که ملك عظیم، خود مستقلاً مورد امتنان و انعام است.

«فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ بِهِ» عطف است به اعتبار معنی، گویا که خدای تعالی بعد از آنکه از ناس که مورد حسد قرار گرفته‌اند علی‌السلام را اراده کرد، و بعد از ذکر صریح اینکه او را از فضلش عطا نموده است و ذکر تلویحی و با کلمات کتاب و حکمت و ملك عظیم فرموده باشد: شایسته است که مردم به او ایمان بیاورند، و از طاعت او خارج نشوند، ولی آنها پراکنده و مختلف گشتند. ممکن است عطف بر محذوف باشد که جواب سؤال مقدر است، گویا که گفته شده است که: نسبت به علی‌السلام چه کردند؟ پس فرمود: درباره‌ی حقانیت او اختلاف پدید آوردند. بعضی هم، مانند سلمان و اقرانش به او ایمان آوردند. «وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ» و بعضی از او اعراض کردند، و یا غیر خودشان را نیز از گرویدن به او منع کردند.

«وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» یعنی اگر در دنیا عقابشان نکنیم جهنم آخرت، آنها را کافی است. و جمله عطف است بر «منهم من صدَّ عنه» از قبیل عطف انشاء بر خبر، یا به اعتبار لازم معنی آن، گویا که گفته است: بعضی از آنها از گرویدن به علی‌السلام جلوگیری کردند و آتش جزای آنهاست.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا» تفصیل حال ایمان آورندگان به علی‌السلام و اعراض کنندگان از اوست، و حال اعراض کنندگان را مقدم داشت تا افتتاح و اختتام به حال مؤمنین باشد، گویا که گفته

است: «اما کسانی که اعراض کردند از او... و اما کسانی که ایمان آوردند به او...» ولی عبارت را این چنین ادا نمود تا اشاره به تعلیل قول خدا «کفی بجهنم سعيراً» باشد، و نیز اشاره به این باشد که آنها کافر هستند و اینکه علی علیه السلام بزرگترین آیات است، و اینکه کافر به علی، کافر به جمیع آیات است.

«كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» کلمات حکما و صوفیه در کیفیت خلود اهل آتش و عذاب دائمی آنها مختلف است. و اصحاب شرایع همگی اتفاق بر خلود آنها دارند و کسی که محکوم به اهل سجین است از آن مکان (خانه اش) نجات پیدا نمی کند، و اینکه برای هر خانه ای آبادکنندگانی است، که آنها اهل آن خانه هستند که هرگز از آنجا خارج نمی شوند. و تبدیل پوستهایشان بر حسب ملکات پست و اخلاق و عقائد باطل و فاسد آنها صورت می گیرد، زیرا آن ملکات پست از فروغ و شاخه های درخت خبیث است که از روی زمین بریده شده باشد و استقرار و قراری برای آن نباشد و مقصود، از پوستها، یا پوستهای بدن های است یا پوست ارواح و بدنهای خبیث آنهاست. و سؤال اینکه معاقب غیر از کسی است که گناه کرده است، از اصل ساقط است و جواب ندارد.

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا» هیچ مانعی از حکم و عقوبت کردن او نیست، «حَكِيمًا» بدون استحقاق عقاب نمی کند.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا» کسانی که به علی علیه السلام ایمان آوردند «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» و اینکه در ایمانشان خیر و خوبی کسب کردند. این عبارت تا آخر آیه برای امیدواری و پاداش چنین مؤمنینی است.

سپس گفتار را به مردمی که مورد حسد قرار گرفته اند برگردانید و آنها

را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ» ای مردمی که مورد حسد قرار گرفتید و خداوند به شما از فضل خود عطا کرد و به شما کتاب و حکمت و ملک عظیم داد.

«أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا» امانت‌ها را به صاحبانش برگردانید تا شکر نعمتی را که خدا به شما داده به جا آورده باشید، و امانت را به غیر صاحبانش ندهید که به امانت ستم روا داشته‌اید؛ و از صاحبانش منع نکنید که به آنها ظلم کرده‌اید.

با وجودی که خطاب مخصوص آنان است ولی مطلب عمومیت دارد و غیر آنها را نیز شامل می‌شود، چون دیگران مأمور به تأسی به آنها هستند لذا آیه را در اخبار نیز تعمیم داده‌اند.

تحقیق معنای امانات

امانت چیزی است که نزد امین گذاشته می‌شود به قصد حفظ و نما (نمو و زیاد کردن)ی آن اگر قابل نما باشد. و امانتهای خدا نزد انسان بسیار است، که از آن جمله امانتی است که خداوند آن را بر آسمان و زمین عرضه داشت و آن امانت اصل و اساس و اشرف و بانموت‌ترین امانتها است، و آن لطیفه سیّاره‌ی انسانی است که گوهری شریفتر از آن در خزائن خدای تعالی نیست.

آنگاه که خداوند خواست، آن امانت را از خزائن خود بیرون بیاورد، چون امانت گرانبھائی بود، دشمنان زیادی داشت.

برای آن از سماوات ارواح محلّ امنی طلب کرد. پس هیچ محلّ امنی برای ودیعه گذاردن آن نبود، سپس آن را برزمینهای اشباح از دو ملکوت (علیا و سفلی) و جمله‌ی عالم طبع عرضه نمود و باز محلّ امنی پیدا نکرد.

سپس آن را بر موالید جماد و نبات و حیوان عرضه نمود آنها نیز اهلّیت
 اخذ و حفظ آن امانت را نداشتند، سپس آن را بر عالم انسان عرضه کرد که او را
 اهل یافت و امانت را نزد او به دیعت گذاشت و انسان آن را قبول کرد. و آنگاه
 که انسان پذیرای امانت شد به علّت گرانبها بودن و شرافت امانت، موجب
 می‌شد که حاسدان و دزدان آن، از اهل عالم سفلی فراوان باشد و بدون امداد از
 صاحب امانت دفاع برای انسان ممکن نباشد... لذا خداوند برای انسان
 لشکریانی از عالم علوی قرار داد و آنها را امر به حفظ امانت و رشد و بالندگی
 کرد تا هر وقت که خدا آن امانت را بخواهد سالم و بالنده به او برگردانده شود.

پس هر کس که امر خدا را فرمان برَد، با طالبین بدون استحقاق و
 دزدهای امانت جهاد کند، و آن را از دست دزدان حفظ نماید و به آن رشد و نموّ
 و فزونی ببخشد، مستحقّ خلعت فاخر گرانبها و منصب عالی ولایت و نبوّت و
 رسالت و خلافت و جلوس در جایگاه صدق و راستی، در جوار رحمت
 فرمانروای مقتدر^۱ می‌شود.

و هر کسی که در مراعات آن امانت اهمال ورزد تا دزدان آن را ربایند
 مستحقّ زندان و عقوبات می‌شود.

سپس بعد از آن امانت، امانتهای دیگری نیز هست که خداوند آنها را در
 انسان به ودیعت گذاشته است، تا آن امانت اصلی را حفظ کند، و آنها غیر از
 سربازان علوی هستند که خدا آنها را آماده کرده است، که در حفظ امانت اصلی
 به انسان کمک کنند. و آن امانتهایی بعدی، عبارت از قوای مدرکه و اعضای
 ظاهری و باطنی است که خداوند، امر به حفظ آنها کرده است. چه آنها نیز طالبان

۱- اشاره به آیه ۵۵ سوره «القمر» که می‌فرماید: فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

و دزدانی از عالم سفلی دارند، و امر کرده است، که آنها را نیز به صاحبش که عقل است برگردانیم.

سپس قوه‌ی قبول تکالیف است که خداوند امر کرده است که آن را نیز به صاحبش که عقل در مظاهر بشری است برگردانده شود، بدین نحو که آن را بر عقل عرضه کرده، و تسلیم امر و نهی او ساخته است.

سپس تکالیف قالبی نبوی است که با بیعت عامّه حاصل می‌شود و امر کرده است که بعد از حفظ و افزودن و نموّ آنها به صاحبش که صاحب تکالیف قلبی است برگردانده شود بدین گونه که امانت در حال سلامت و نموّ به او عرضه شود.

سپس تکالیف قلبی باطنی است که از صاحب دعوت باطنی با بیعت خاصّ ولوی و قبول دعوت خاصّ گرفته است، و امر کرده است امانت را به اهلش برگرداند که آن صاحب دعوت تامّ و ولایت مطلق علی (علیه السلام) است.

و وقتی که این امانت‌ها برای او کامل شد و آنها را حفظ کد و فزونی بخشید و به صاحبانش برگردانید و آنها نیز از پذیرش آن خشنود شدند، و او نیز راضی گشت خداوند امانات شریف و گرانبهای دیگری، نزدشان به ودیعت می‌گذارد که همان ودیعه خلافت الهی در عالم کبیر است، که در لباس نبوّت، یا رسالت یا خلافت یا امامت است که آن بعد از امانت اوّل، شریفترین امانتها است. و آن امانت‌ها نیز مختلف، هستند، یک قسم از آنها از قبیل تکالیفند که اهل آنها کسانی هستند که آماده قبول و عمل به آن تکالیف می‌باشند.

قسم دیگر آن امانت که همان خلافت است، صاحبان مخصوصی دارد و آنها کسانی هستند که قابلیت اصلاح خلق و تبلیغ را دارند. مانند مشایخ و نواب